

استعاده و آثار آن در استکمال

معنوی انسان با تأکید بر نظر

مالصدرا در تفسیر قرآن

چ بده

استعاده یا به عبارت دیگر پناهبردن و پناهخواستن ی ی از انکار الهی است که در قرآن کریم به کار رفته و انسان لسمان لولن، هنگام لواجهه با شیطان و وساوس او، از آن استفاده لیکند. با بررسی آثار دانشمند بزرگی همچون لالصدرا لیبینیم که وی با توجه به روش و لشرب خویش به تبیین این ذکر پرداخته است. در کتاب تفسیر قرآن کریم لالصدرا لیتوان لطالبی درباره حقیقت استعاده، لستعید، لستعاذ به، لستعاذ لنه، لا یستعاذ الجکه (لستعاذ له یا الجکه) و لزوم و وجوب دائمی استعاده دریافت. از نظر لالصدرا، استعاده بر پنج رکن استوار است که عبارتاند از: استعاده، لستعید، لستعاذ به، لستعاذ لنه و لا یستعاذ الجکه. در این نوشتار به استعاده و آثار آن در است مال لعنوی انسان با توجه به نگاه عقالنی و عرفانی لالصدرا اشاره، و از آن بحث شده است.

ککیدواژ هها: استعاده، آرالش، کمال لعنوی، لالصدرا، آثار استعاده، شرور

لَقْدَلَه

استعاده» در لغت لصدر باب استفعال و از ریشه «ع و ذ» به لَعْنای پناهبردن،»

درخواست کمک و التجاء و التصاق و اعتصام آلوده است (طریحی نجفی، 1378 ج:2 274-275). «عُودَه» از همین ریشه به چیزی گفته میشود که به وسیله آن از چیزی پناه برده شود؛ و در واقع به لَعْنای پناهبردن به دلیل ترس از چیزی یا کسی به قدرتی برتر (و والتر است) (لصفوی، 1368 ج:8، 257، 258، 259

واژه «عود» و لفهوم آن، سابقهای دیرین در زبانهای سالی داشته است، چنانکه در زبان عبری باستان، «عود» به لَعْنای پناهگرفتن به کار لیرفته است. در لیان عرب پیش از اسلام و نیز در صدر اسلام نامهای اشخاصی چون عَوْد، لَعُوْد و لَعَاذ رواج داشته که همگی برگرفته از این لاده

است. از ریشه «عود»، صیغهای گوناگونی ساخته شده است، همانند «اعودُ» و «استعیدُ» که در قرآن و احادیث استعمال شده و لغتشناسان این کلمات را به یک لَعْنا دانستهاند (همان: ج:8، 257، 258، 259). واژه «لَوْد» گونه دیگری از واژه «عود» است که در احادیث به لَعْنای پناهبردن به خداوند از شر چیزی آلوده است (همان: ج:10 «255-256»). لَانْد «بک استعْتُ و لَنْتُ و ال الوْد بسواک

(قمی، 1383:320)

استعاده ی از اذکار قرآن کریم است و به عنوان فرهنگی دینی، فراتر از ذکر است. استعاده نوعی پناهگرفتن در سایه عنایت الهی و درخواست یاری از آفریدگار جهان و برخی صفات او (لَانْد لَدَبَر، رب، لکک و اله) برای لصونیت از خطرهای دشمنان درونی و بیرونی است (لحمی نیک، 1390:19). انسان برای دفع شر از خود به کسی پناه لیبرد که توانایی دفع آن را داشته باشد و آن کس یا رب و لَدَبَر انسان است یا صاحب قدرت فائقی که ح می نافذ دارد و خدای لَتعال هر سه صفت را دارد (طباطبایی، 1363 ج:20:904-905). خداوند لَتعال در جاهای لختکفی از قرآن، پیلایر گرالی اسلام (ص) را به استعاده الر لیکند. لثال خداوند لَتعال فرلوده است: «وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَات

الشَّيَاطِينِ * وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ » (لؤلؤن: 97 و 98) و در جاهای لختکفی این ذکر را از زبان پیالبران بیان میکند. لثالاً از زبان حضرت یوسف (ع) در لواجهه با خطر دسیسه شیطانی همسر عزیز لصر لیفر لاید: «... قَالَ مَعَاذَ اِهْلٍ...» (یوسف: 23) و لفسران در خالل آیات قرآن به تفسیر و تبیین استعداد پرداختهاند. آنها بر حسب کاربرد این واژه و لشتقاتش، تعبیر چندی را در توضیح آن ذکر کردهاند. لثالاً اعتصام به خدا برای درخواست نجات، هنگام

استعداد و آثار آن در استكمال معنوی انسان با تأکید بر نظر مالصدرا در تفسیر قرآن 145

خشم و گناه، لندکرشدن و به خدا پناهربردن (طبرسی، 1390 ج: 10 57 و ج: 16 104)، پناهربردن به خدا و توجه به او (ابنکثیر، بیتا، ج: 1 16)، درخواست دفع شرّ به وسیکه شخص پایینتر از بالتر با خضوع و فروتنی، حرزگرفتن و خود را در حیزات چیزی برای حفظ از بدی قراردادن (طباطبایی، 1363 ج: 2 896) و نیز استعداد را توکل لیدانند. چون توکل عبارت است از این ه انسان زلام

تصرف الور خود را به دست غیر خود دهد و استعداد در واقع همین است (همان، ج: 12 527). لا در این نوشتار بر آنیم که با تیه بر دیدگاه عقالنیرفانی لالصدرا در تفسیر قرآن، استعداد و آثار آن در است مال لعنوی انسان را بررسی کنیم. از نظر لالصدرا، استعداد بر پنج رکن استوار است که عبارتاند از: استعداد، لستعید، لستعأ به، لستعأ لنه و لستعأ الجکه. لا ضمن تعریف و تبیین لغوی و اصطالحی ارکان لد نظر، با استفاده از آیات قرآن و روایات لعصولان (ع) به آثار استعداد در کمال لعنوی انسان پرداخته‌ایم

خاستگاه استعداد

استعداد در لعنای وسیع آن، برخاسته از الری غریزی است. انسان هنگام رویارویی با خطر ها لیکوشد با پناهجستن از قدرتی برتر به آرائش و اطمینان دست یابد. بدین جهت از زلانهای دور در لیان اقوام بشر، آداب و رسوم خاصی برای دفع شرور و آفات وجود داشته است

عرب پیش از اسالم نیز برای رهایی از ناگواریها و شرور، تعویذهای گوناگون از جمکه رُقیه، نُشره، نُفره، تمیمه و ... به کار لیبرد، یا از ساحران و کاهنان که لدعی رابطه با

لوجودات غیبی (جن و شیطان) و دانستن رازهای نهفته بودند، یاری لیخواست و با وساطت آنان به آن لوجودات توسّل لیجست. این لردم با اعتقاد راسخی که به جن داشتند، گاه برای حفظ خود از گزند حوادث به آن پناه لیبردند، چنانکه هنگام سفر به سرزلینی ناشناخته خود را در پناه جنّی که صاحب و بزرگ آن وادی بود، قرار لیدادند (بادکوبه، 1367: ج8: 195).

قرآن کریم در سوره جن، آیه 6، با اشاره به این اندیشه نادرست، پناهبردن گروهی از آدلیان به جنّ را لوجب گمراهی و خسران بیشتر آنان برشمرده است. همچنین، با نزول نخستین سورههای ل ل لانند ناس و فکق به تبیین استعاده حقیقی پرداخت و برخالف تف ر جاهکی که تسکیمپذیری در برابر نیروهای شیطانی را رواج لیداد، استعاده را تنها راه پناهبردن به خداوند از هر شرّ و بدی و

دوفصلنامه علمی- پژوهشی انسائپژوهی دینی، شماره 38، پاییز و زمستان 1396 146

و سوسه شیطانی دانست

بر همین اساس، آیات قرآنی تهمتی را که لشرکان به پیالبر (ص)، لبنی بر رابطه با شیطاین لیبستند، بهصراحت رد کرده است (شعراء: 210؛ ت ویر: 25) و شاید از همینروی، پیالبر (ص) فرلان یافته است که همواره پیش از تالوت آیات وحی، از شیطان رجیم به خداوند پناه ببرد (نحل: 98) تا بدین وسیکه پاسخی قوی به تهمتیهای پیدری آنان باشد. در قرآن لجید، 17 بار لشتقات «عوذ» به کار رفته است که بیشتر از همه صورتهای ثالثی لجرد آن لانند عُذت، اَعُوذُ، یعونون، مَعَاذ و در ثالثی لزید یک بار صورتی از باب افعال (أَعِيْذُهَا) و 4 بار از باب استفعال (استعاده) در صیغه الری «اس تع ذ» آلده است. در این آیات، جز یک بار که در ن وهش از پناهجستن آدلیان از جن سخن رفته، در دیگر آیات، پروردگار به عنوان تنها لکجأ و لأوا شناسانیده شده است. اهمیت استعاده در قرآن هنگالی آش ارتر لی شود که بدانیم دو سوره پایانی (ناس و فکق)، به همین لوضوع اختصاص یافته است. این دو سوره که با خطاب به پیالبر (ص) آغاز لی شود، جالعترین بیان درباره ارکان استعاده را دارند، به گونهی که آیات دیگر لربوط به استعاده را لی توان شرحی از لفاهیم و لصادیق این دو سوره تکفی کرد

این دو سوره به سبب آغازهای مشترک از همان عصر نزول به «مُعَوِّذَتین» شهرت یافت و جایگاه ویژه‌ای در نظام آلودش قرآن پیدا کرد. از جانب دیگر نیز «مُعَوِّذَتین» جانشین انواع تعویذ نادرست عصر جاهکی شد. رسول اکرم (ص) تالوت «مُعَوِّذَتین» را بهترین تعویذ لیدانستند و در

عمل بارها حَسَنین (ع) را به این دو سوره تعویذ لیکردند (طباطبایی، 1363 ج: 20 900). از استعادههایی که در قرآن کریم آمده، برخی از زبان پیالبران همچون حضرت نوح، حضرت یوسف و حضرت لوسی (ع) و نیز حضرت لَریم و همسر عمران (آل عمران: 35-36) است و بقیه خطاب به پیالبر اکرم (ص)

حضرت نوح (ع) از این ه از خداوند چیزی بخواهد که بر پایه آگاهی نبوده باشد، به وی پناه برده است (هود: 47). حضرت لوسی (ع) در برابر فرعونیان که او را به سنگسارشدن و نیز قتل (دخان: 20 و لؤلن: 27) تهدید لیکردند، از هر لت بری که به روز حساب ایمان ندارد به پروردگار پناه بسته است. همچنین، در داستان گاو بنیاسرائیل از (این ه در زلره جاهالان باشد، استعاده کرده است) بقره: 67

استعاده و آثار آن در استکمال معنوی انسان با تاکید بر نظر مالمصدرا در تفسیر قرآن 147

حضرت یوسف (ع) درخواست کالجویی همسرِ عزیزِ لصر را با گفتن «مَعَاذِ اهل» پاسخ گفت (یوسف: 23) و آنگاه که در لصر قدرت یافت، از لجازات بیگناهان به جای لجرلان به خداوند پناه برد (یوسف: 79). حضرت لَریم (ع)، همچون حضرت یوسف (ع)، از این ه به گناه آلوده شود، به خداوند رحمان پناه بسته (لَریم: 18) و همسر عمران پس از زادن (لَریم، در دعایی او و ذریه‌اش را از شیطان رجیم به پناه حق سپرده است) آل عمران: 36 خطابهای استعاده به پیالبر (ص) در سوره ناس و فکق با تعبیر «قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ...»

است. در این دو سوره راه غکبه بر شیاطین و دفع شرور بیان شده است. در سوره غافر آیه 56 که الر به استعاده آلوده است، با توجه به سیاق آیه، که کبر را لنشأ جدال جاهالنه در آیات الهی لیثمرد، چنین برلآیید که پیالبر (ص) فرلان یافته است تا از کبر و عناد کافران استعاده کند، همانطور که لوسی (ع) از گزند فرعون به خداوند پناه برده است. در آیاتی از سوره فصکت (آیه 36)، اعراف (آیه 200) و لؤلنون (آیات 97 و 98) خداوند،

پیالبر اکرم (ص) را دستور داده است که از وسوسه‌ها و تحریکات شیطان به او پناه برد. سیاق آیات درباره شیوه رفتار پیالبر (ص) با لشکران است که بدکرداری آنان را به نیکی پاسخ دهد و با گذشت و گفتار نیک و پرهیز از جدل، از نادانان روی برتابد. البته این چنین کرداری در برابر مخالفان بس دشوار است، زیرا چه‌بسا رفتار جاهالن و سفیهان موجب غضب و لیشود و این خود راه نفوذ وسوسه‌های شیطانی را هموار می‌سازد و در این صورت شیطان دشمنیها را شدت می‌بخشد و کار دعوت پیالبران را دشوار می‌کند. در سوره نحل آیه 98 خطاب به پیالبر (ص) استعاده به عنوان یی از آداب تالوت قرآن مطرح شده است.

استعاده در آغاز تالوت قرآن از آنرو است که قاری از لغزشها به‌دور باشد و بنابراین به زبان آوردن الفاظ استعاده لفظهای برای تحقق حالت نفسانی استعاده است، چنانکه حقیقت‌الر در آیههای 99 و 100 سوره نحل توضیح داده شده است و آن داشتن ایمان و توکل به خداوند است و این دو سدی در برابر نفوذ و سیطره شیطان است (ل ارم شیرازی، 1385: ج 11: 431).

لراتب استعاده

برخی برای استعاده دو لرتبه قائلند؛ استعاده زبانی و استعاده قکبی. به این معنا که انسان با دوفصلنامه علمی- پژوهشی انسان‌پژوهی دینی، شماره 38، پاییز و زمستان 1396 148

گفتن الفاظی خاص با زبان به خدا پناه می‌گیرد. لثال از واژگانی که خداوند در قرآن از زبان پیالبران و اولیای الهی بیان کرده به عنوان الفاظ خاص استعاده یاد می‌کند. از آن جمله میتوان به «اعوذ باهلل» (بقره: 67) و همچنین «ربانی اعوذ بک» (هود: 37) و «انی اعوذ بالرحمن» (لریم: 18) و «معاذ اهلل» (یوسف: 23) اشاره کرد. لرتبه دوم را استعاده قکبی دانسته‌اند که از لرتبه زبانی بالاتر است و آن پناهمردن به خدا همراه با معرفت و اذعان قکبی است و فقط لفقکه زبان یا گفتار صرف زبانی نیست. از اینرو گفته‌اند که استعاده قکبی تنها داروی شفابخش و نجاتبخش است نه گفتار زبانی. آیه 36 سوره فصکت اشاره به این معنا دارد که استعاده زبانی به‌تنهایی فایده ندارد و آنچه لوثر است در حقیقت (استعاده قکبی است) سکتان عکیشه، 1408: ج 1: 24

برخی استعاده را فقط همان لرتبه قکبی دانسته‌اند و گفته‌اند استعاده کیفیتی نفسانی و حالتی روحانی است که از عکم کالل برهانی و ایمان به لقام توحید فَعکی حق حاصل لیشود و گفته‌اند که استعاده، یادآوری نعمتهای بزرگ خداوند و یادکرد شدت کفر و عذاب او است و این دو است که بنده را از هواهای نفسانی دور لیکند و لوجب لیشود به شریعت عمل کند و از نافرلانی بپرهیزد. بر این اساس، استعاده زبانی فقط نشانهای از استعاده حقیقی است و اشاره به حالتی است که انسان در لقابکه با شرها لییابد و در لقام (گفتار و عمل و عقیده از آنها لیگریزد) همان، ج: 142

برخی این لراتب را سه‌گانه دانسته و برپایه لقالات توحید سه‌گانه، سه لرتبه را برای استعاده بیان لیکند. بنابراین، استعاده باید هم در لقام فعل و هم در لقام صفات و هم در لقام ذات، لتحقق شود. پس انسان در لقام فعل کارهایش را چنان انجام لیدهد که بیانگر توحید فعل و پناهجویی به لقام توحید فعل باشد و در دل چنان کند و صفت نفسانی خود را به حالتی درآورد که بیانگر توحید صفات و استعاده به این لقام باشد و ذاتش را چنان بپروراند که جز حق نبیند و در لقام ذات خویش به لقام ذات الهی پناه جوید. برخی احتمال داده‌اند که پیالبر اینگونه بوده است. این لطکب را لیتوان از دعای لنسوب به ایشان بهخوبی به دست آورد، آنجایی که

لیفرلاید: «اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک منک».

همانگونه که عارفان و اهل دل، استعاده را در سه لرتبه لیبینند و راههایی را برای رسیدن به این سه لرتبه در سیر و سکوک بیان لیکند، اهل شریعت نیز برای رسیدن به لقام استعاده واقعی لعتمدند استعاده به

استعاده و آثار آن در استکمال معنوی انسان با تأکید بر نظر مالمصدرا در تفسیر قرآن 149

زبان آن است که انسان و ازگان خاصی را به کار برد و در لقام عمل و نماز آن را لراعات کند و در عمل جز خدا را در نظر نیلورد و در دل و قکبش جز خدا نرود و (همواره قدرت وی را در نظر آورد) لوسوی خمینی، 1360: 136؛ همو، 1373: 232

حقیقت استعاده از دیدگاه لالمصدرا

لالمصدرا در تفسیر قرآن با لشرب عقالنی و عرفانی درباره حقیقت، ارکان و لراتب

استعاده بحث کرده است که در ذیل به آن لپی‌دازیم. از دیدگاه لالصدرا، استعاده با سه چیز تمام و کمال لیشود: عکم، حال و عمل. لنظر لالصدرا از عکم، عکم بنده به خود است که در جکب لنافع و دفع لضرار دینی و دنیوی عاجز است و این ه عکم پیدا کند که به جز خداوند قادر، هیچ کسی قادر و توانا به جکب لنافع و دفع لضرار دینی و دنیایی نخواهد بود؛ و زلانی که این عکم به صورت اعتقاد در قکب حاصل گردد، لنجر به پیدایش و ایجاد حال لیشود که همان حالت ان سار و تواضع برای خداوند قادر است؛ و این ان سار و تواضع هم در قکب و هم در زبان ایجاد لیشود، که بنده قکباً به خدای قادر پناهنده لیشود و از خداوند لیخواهد که او را از آفات نگه دارد و به او حسنات و خیرات افاضه کند. ولی آن حال در زبان به صورت استعاده، که همان قول «اعوذ باهل» هست، پدیدار لیگردد. از نظر لالصدرا، آنچه در استعاده لهم است، عکم بنده به خود و پروردگارش است. تا وقتی کسی عزت ربوبیت و ذلت عبودیت را نشناسد و درک ن‌ند، استعاده او به خداوند صحیح نیست. وی لیگوید آنچه از بنده برلیاید، عکم و عمل است که در این دو در نهایت عجز و ناتوانی است. پس بنده در رفع و از بین بردن شبهات و دفع وسوس و ش‌وک، نیاز قطعی به استعاده به خداوند قادر دارد و در عمل نیز به‌کاربردن قوانین برای رفع شبهات و دفع وسوس و ش‌وک کافی نیست. چون بسیاری ازحققان و دانشمندان لشهور و زیرک و دارای فضل و عکم و تجربه بوده‌اند که در طول عمرشان در یک شبهه باقی لاندند و جواب آن را

نیافتند؛ و همین نهایت عجز و ناتوانی بنده است که لنجر به اختلاف لکل و لذهاب شده تا

جایی که حئی در الت رسول اکرم (ص) هفتاد و سه فرقه گشتند. پس چقدر انسان به

استعاده از واهب ح‌مت و عرفان و خالق انس و جان نیازلند است؛ و از اینرو است که

خدای لتعال به طور لطقق به پیالبرش دستور استعاده لیدهد: «وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ

هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ * وَ اَعُوذُ بِكَ رَبَّ اَنْ

دوفصلنامه علمی- پژوهشی انسائپژوهی دینی، شماره 38، پاییز و زمستان 1396 150

(.یح ضرُون «) لولنون: 97-98

لالصدرا استعاده را به طور دائم واجب لی‌داند. وی لیگوید چون انسان دارای کثرت عائق

و وابستگیهای عدیده‌ای است که خیکی وقتها او را از اوج عالم روحانی به حضيض

عالم جسمانی تنزل لیدهد و دارای جهات نقصانی و درجات فقر و قصور و سستی
 بینهایت است، و از طرفی هم رحمت و کمال و قدرت الهی نیز بینهایت است، پس
 استعاده عقلاً در تمام اوقات واجب است و بر انسان واجب است که در آغاز هر قول و
 فعلی، قکباً و لساناً، ذکر «اعوذ باهلل» را بر زبان جاری کند. وی لزوم استعاده را
 یادآوری میکند و لیگوید این ه انسان به س ون و آرائش و اطمینان برسد و از درد دوری
 و آتش هجران و جدایی از پروردگارش نجات یابد و از تشنّت و اضطراب و سردرگمی
 خالص شود و از سراب به آب و از درد به دوا و از سایه به اصل و از جدایی به وصل
 برسد، الزلهاش استعاده و رجوع لحظه به لحظه به خالق هستی است (شیرازی، 1366 ج:1
 152-156). (لستعاذُ به) (پناهگاه) کسی یا چیزی که به آن پناه برده لیشود

در این رکن از استعاده به این پرداخته لیشود که به چه چیزی شایسته است پناه برده
 شود. تنها پناهگاه از دیدگاه قرآن، خداوند است که باید به او پناه برد. خداوند لتعال
 لیفر لاید: «... وَ لَنْ تَجِدَ مَنْ دُونَهُ مُلْتَحِداً» (کهف: 27)؛ یا لیفر لاید: «... لَنْ يَجِدُوا مَنْ دُونَهُ
 مَوْئِلاً» (کهف: 58). البته در

آیات قرآنی در خصوص برخی اسمای الهی لانند «رب»، «لکک» و «اله» تأکید شده
 است. برخی گفتهاند عکت آن است که انسان به طور طبیعی برای دفع شر از خود به
 کسی پناه لیبرد که توانایی دفع آن را داشته باشد و آن کس یا لربی و لدبر انسان است یا
 صاحب قدرت فائقی که

ح می نافذ دارد، لانند پادشاهی از پادشاهان، یا اله و لعبود وی است و خداوند هر سه
 صفت را دارد و راز این ه صفت رب بر آن دو در سوره ناس لقدم شده نزدیکتر بودن
 لربی به انسان است و والیت پادشاه اعم از والیت لربی است و اله، ولیای است که انسان
 از روی اخالص به او توجه لیکند، نه از لحاظ طبع لادی. عطفشدن و لستقل ذکرشدن
 هر یک از این صفات، برای بیان استقالل عکیت هر کدام از آنها است (طباطبایی، 1363
 ج:20 904-905).

در بینش قرآنی، استعاده به غیر خدا جایز نیست؛ و الا دستور به پناهجویی به کهف و
 غار در سوره کهف، آیه 10، به لعنای پناهجویی به کس یا چیزی به لعنای واقعی آن
 نیست، بکه ه در طول پناهجویی به لعنای ابزاری آن لراد است و چون با اجازه و

است، بکه در حقیقت پناهربردن به خدا است و با توحید در استعاده لنافاتی ندارد. بنابراین، فقط خداوند باید به عنوان پناهگاه در نظر آید و به او پناه جست.

لستعاده به از دیدگاه لالمصدرا

حال باید دید که لستعاده به از دیدگاه لالمصدرا چه کسی است. وی با استناد به آیات قرآن کریم و روایات از جمله سخن پیالبر اسالم (ص) که فرموده‌اند: «أعوذ بكمات اهل التآلات» و به استناد آیه 40 سوره نحل به تبیین لستعاده به لیپردازد و لیگوید: «ککماتاهل چه هستند و چرا باید به آنها استعاده شود؟». به نظر لالمصدرا، بین خداوند و عالم خفقت، روابط و واسطه‌های نوری قرار دارند که بالتر از لخدوقات و پایینتر از خالقاند و لاند تابشهای خورشید، حائکی بین ذات نورانی و اشیای نورانی شده به آن نور قرار دارند. از اینرو «ککمات» به اشخاص نوری اشاره دارد که از طریق آنها فیض وجود به اجسام و جسمانیات لبرسد. این وسائط حقایقی بسیط هستند

که از لواد جسمی لجرد و از عالم زلان و ل ان برترند. وی لیگوید چون هر لوجود روحانی وجودش عین عکم و ادراک است، آنها نیز وجودشان عین عکم و ادراک است. آنها عقلهای قدسی و ارواح عالیاند، و از این جهت به آنها تآلات گفته لیشود که تمام کمال آنان بالفعل است و هیچ آلیختگی با قوه و استعداد ندارند و نیز کمالی که باید آن را انتظار ب شند و حالتی که باید بعداً به دست آورند، در آنها نیست. لالمصدرا از «کلمات اهل التآلات» به استناد آیه 50 سوره ق، به عالم الر تعبیر لیکنند، چنانکه عالم اجسام و آنچه را با اجسام است، عالم خفقت لیگوید. پس تمام آنچه در عالم اجسام است از خداوند به واسطه آنها صادر لیشود. او همچنین به استناد آیه 40 سوره نحل، از آنها به قول خداوند تعبیر لیکنند و گاهی هم از حیث این ه به واسطه آنها حقایق از جانب خداوند اعالم لیشود، به استناد دعای پیالبر (ص)، به آنها ککمات لیگوید؛ و از حیث این ه به واسطه آنها وجود هر یک از کائنات در وقتش واجب لیشود، به آنها الر الهی و قضای

حتمی الهی لیگوید و از آن جهت که حیات لوجودات به واسطه آنها است به آنها روح
لیگوید و بیان لیکند که آنها در ذات ی ی هستند و به تعداد انواع آثارشان، لتعدد لیشوند
بنابراین، از نظر لالصدرا، ککلمات التَّالَّات همان عقول هستند. او دلیل بر این لطکب را

چ

ن

ی

ن

ب

ی

ا

ن

ل

ی

ک

ن

د

:

ل

و

ج

و

د

ی

ا

ن

ا

ق
ص
ا
س
ت
ی
ا
ل
س
ت
ف
ی
ی
ا
ت
ا
م
ی
ا
ف
و
ق
ت
م
ا
م
.

ن
ا
ق
ص
ل
ا
ن
ن
د
ا
ج
س
ا
م
و
آ
ن
چ
ه
د
ر

دوفصلنامه علمی- پژوهشی انسان‌پژوهی دینی، شماره 38، پاییز و زمستان 1396 152

اجسام قرار گرفته است. اُسْت فی لَانْد نفوس فک ی و نفوس انبیا، لادالی که در این عالم هستند. تَامَّ لَانْد عقول لفارق، از آن جهت که کمال بالقوّه ندارند و تمالیت هر کدام همراه آن است و غایتش از آن جدا نمیشود. فوق تمام و غایاتالغایات هم خداوند است. از آنجایی که در «اعوذ بکلمات اهل التَّامَّات» ککمه به تالَّات لَتَّصف شده است، فهمیده لیشود که

لنظور همان عقول است.

از نظر لالصدرا، استعداد از بدیها به این دلیل به کلماتاهل واقع شده است که آنها از عالم ال الهی هستند که تماماً خیر و نیی است و هرگز شر و بدی در آن راه ندارد. الا هرچه در عالم خقی است، لمکو از شر، بدیها، کمیها و آفات است. وی لیگوید استعداد به کلماتاهل، همان

استعداد به خداوند و استعانت از او است و نه استعداد به غیر او. زیرا جسمانیات حدوثشان تدریجی است، الا ابداعات حدوثشان دفعی است، لاند حرف که به طور دفعی ایجاد لیشود و تمالش لاند آغازش است. به جهت همین لشابهت، ابداعات ککه هستند و به تالّه لوصوف لیشوند، و از طرفی هم کالم الری خارج از ذات لت کم نیست، هرچند ال ان دارد چیزی غیر از لت کم

اعتبار شود. کلماتاهل هم همینطورند. از این حیث که کلماتاهل هستند، حجابهای صمدیت خداوندند. آنها از جمکه عالم و لاسوی نیستند، زیرا اگر اینطور باشند، نابودی، ال ان، حدوث و تعدد بر آنها عارض نمیشود. پس استعداد به آنها نیی و است، الا به اعتبار آثار لختکف و اجرام و نفوس لت ثر و صُور نوعی برای انواع جسمانی که از آنها صادر لیشود، آنها الور لت ثرند و به این اعتبار از جمکه عالم خکقت و حادث و لتغیر هستند؛ و استعداد به آنها زلانی شایسته است که از این جهت باشد که آنها کلماتاهل و والر او هستند و استعداد به آنها از این جهت، استعداد به خداوند است نه استعداد به غیر او. الا اگر استعداد به آنها از این جهت باشد که آنها لوجودات جوهری لوجود به ال ان فقری هستند، به لعنای استعداد و استعانت از غیر خدا است و استعداد و استعانت از غیرخداوند، ذلت است

از نظر لالصدرا، تا زلانی که بنده هنوز به لقام خکوص بندگی و لقام رجوع تآم نرسیده و در نظرش توجه به غیراهل باقی لاند است، او هنوز خودش را لیخواهد و لنفعت خودش را قصد لیکند و استعداد به «ککمت اهل اللآلات» از این جهت که لوجودات لتغایر با ذات پروردگار هستند، شایسته و سازگار با شأن و لقام او است. الا اگر در دریای توحید غوطهور شده باشد و به گونهای باشد که غیر از خداوند را در وجود هستی نبیند، فقط به خدا پناه لیبرد و لیگوید

اعوذُ باهله و اعوذُ م ن اهله باهله»، همانطور که رسول اکرم (ص) فرمودند: «اعوذُ ب ک م نک». از نظر لالصدرا، در این لقام هم، در قکب بنده هنوز اشتغال به غیر خداوند باقی است و لقام انبیا و اولیا برتر و بالتر از این لقام است. بنابراین، این استعاذه و دعا که بر زبانشان جاری شده، یا برای تعکیم الت بوده یا هنگام نزولشان به لقام بشری و لباشرت با خکوق واقع شده است. زیرا لرتبه آنها بالتر است از این ه به لنجات و استعاذه به خداوند از شدائد و سختیها بپردازند. چون کسی که در این لرتبه است، طکب راحتی و دفع اذیت از خودش را دارد. پس او هنوز اسیر هوا و هوس است و در طکب آنچه برای نفسش بهتر است یا برای دفع ترس و جکب الید و لنفعت نشسته است و

استعاذه و دعا لیکند، که اینها همه اشتغال به غیر خدا است. زلانی که بنده از این لقام ترقی کند و از خودش فانی شود و همچنین از فنای از نفسش نیز فانی شود، از لقام استعاذه ترقی لیکند و مستغرق در نور بسماهله لیشود. همانطور که رسول اکرم (ص) در سجودشان، «اعوذُ ب ک م نک» را بیان فرمودند. سپس از این لقام ترقی کردند و (فرمودند: «انت کما اثنت علی نفسک» (شیرازی، 1366، ج: 1، 159-156)

لُستعیز (پناهنده) کسی که پناه لیبرد

طبق آنچه در آیات و روایات آله است، هر انسانی باید به درگاه خداوند لتعال استعاذه داشته باشد، همانطور که خداوند بارها در قرآن به پیالبرش دستور استعاذه داده است. همچنین، در قرآن از زبان انبیای الهی نیز استعاذه بیان شده است. این لطکب بیانگر این است که انبیا و اولیا نیز استعاذه

لیکردهاند. لُستعیز یا انسان پناهنده باید به خداوند و قدرت او عقیده راسخ داشته باشد. زیرا این باور که خدا پناهگاهی لطمئن است، شرط الزم برای استعاذه است، چنانکه در صدر اسالم شمار اندکی از لسکمانان از غزوه تبوک سر باز زدند و در پی آن، چنان عرصه بر آنان تنگ شد که یقین کردند هیچ پناهی جز خدا وجود ندارد: «ظَنُّوا أَن ال ملجأ م ن الله الّ الیه» (توبه: 118). قرآن از انسانهای بزرگی نام لیبیردکه به خداوند پناه بردهاند. نوح (ع) در لاجرای طوفان از خداوند خواست تا پسرش

را از غرقشدن برهاند. خداوند در پاسخ وی فرمود: «پسر تو از اهل تو نیست» (هود:

46). نوح (ع) گفت: «رَبِّ اَنْى اَعُوذُ بک ان اَسْأَلک ما لَیسَ لی ب ه ع لَمْ» (هود: 47).

لوسی (ع) هنگام رویارویی با قوم فرعون از رجم آنان به خدا پناه برد و گفت: «و اَنْى

عُذْتُ بِ رَبِّی و رَبِّکُمْ اَنْ تَرْجُمُوْن» (دخان: 20). یوسف

دوفصلنامه علمی- پژوهشی انسان‌پژوهی دینی، شماره 38، پاییز و زمستان 1396 154

ع) نیز درخواست کالجویی همسر عزیز لصر را با گفتن «لعاذ اهلل» رد کرد (یوسف:

23). وی در اجرای پیشنهاد گروگانگیری ی از برادرانش به جای بنیالین، با گفتن

(همین جملکه، از پذیرش پیشنهاد آنان خودداری کرد: «قال معاذ الله» (یوسف: 79

همسر عمران نیز هنگام زادن لریم (س) به خداوند گفت: «اَنْى اَعِيْذُها بِک و ذُرِّيَّتُها م

نَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْم» (العمران: 36). آنگاه که جبرئیل در شمایل بشر بر لریم (س) تمثّل

(یافت لریم (س) به او گفت: «اَنْى اَعُوذُ بِ الرَّحْمَانِ م نَک ا ن کُنْتَ تَقِيَّتَا» (لریم: 18

اُستعیْذ از دیدگاه لالصدر

از دیدگاه لالصدر، به استناد آیات و روایات، به طور کلی، استعاذه بر هر انسانی واجب

است. وی لیگوید استعاذه بر پیالبر اکرم (ص) و همه انبیای الهی (ع) به استناد آیات

قرآن، از شرّ شیاطین جنّی و انسی الزم و واجب بوده است. از نظر وی، آن که اُستعیْذ

است همان نفس انسان جزئی است. زیرا نفس جزئی، از آن جهت که همراه اشپای

جسمانی است، شرّهایی در این عالم بر آن عارض لیشود و از جهت این شرور است که

پناه لیبرد. ولی عالم الر الهی و ککلمات تالّات الهی که از هر وجهی از شرّ و آفات اُبرّا

هستند، به استعاذه نیازی ندارند. همچنین، نفس ناطقه انسان که لعقوال را تعقل لیکنند و

به ذات لرتبط با پروردگارش برگشته است، نیازی به استعاذه ندارد. زیرا هر الری که

به ذاتش برلیگردد، الر روحانی عقی است و هر الر عقی لوجود در عالم الر و قضا،

لجرد از عالم خق است، و هر آنچه اینچنین باشد، شیء لزاحمی ندارد و هیچ ضدّی هم

در برخورد با او وجود ندارد و بر تمامترین کمالی است که سازگار با طبعش است.

(بنابراین، نیازی به استعاذه و پناهندگی ندارد) شیرازی، 1366، ج: 1 160-161

(استعاضُ لِنَه) الوری که باید از آنها پناه برد

بیشترین محور آیات استعاضه الوری است که باید از آنها به خدا پناه برد و از خداوند

برای غکبه بر

. آنها استمداد کرد

شیطان

در قرآن دو دسته آیات درباره استعاضه از شیطان وجود دارد. دسته نخست، آیاتی که از شیطان

استعاضه و آثار آن در استکمال معنوی انسان با تأکید بر نظر مالمصدرا در تفسیر قرآن 155

بدون اشاره به اعمال وی سخن گفته است؛ لانند: «ا نئی أَعِيذُهَا ب ك و ذُرِّيَّتَهَا م نَ الشَّيْطَانِ

الرَّجِيمِ» (ال عمران: 36) و «فَا ذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ ب اللَّهِ م نَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (نحل: 98).

در اینگونه آیات، روشنبودن شرّ و وسوسهگری شیطان، عکت طرحشدن آن و ذکرشدن

کارهای زشت شیطان برای عمولیتبخشیدن به آنها است، به گونه‌ای که شال همه شرها

بشود. چنانکه در آیه‌ای از قرآن، سفارش شده است که از شر همه لخدوقات به خدا پناه

برده شود (فکق: 2-1). با این حال

در آیاتی به پناهبردن از خود شیطان به خدا الر شده که حاکی از اهمیت توجه به

خطروسو

سههای

شیطان

. است

دسته دوم آیاتی است که در آنها شرّرسانی شیطان بازگو و از آن استعاضه شده یا به

استعاضه سفارش گردیده است. به پیلبر اکرم (ص) فرلان داده شده که از وسوسه‌های

شیاطین به خدا پناه ببرد: «و قُلْ رَبِّ أَعُوذُ ب ك م نَ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» (ولنون: 97).

«هَمَز» در لغت به لعنای اشاره و در آیه، لقصود وسوسه و اغواگری است (لصفوی،

1368 ج: 11 282). در روایتی از پیلبر (ص) هَمَز

شیطان به «لوت» (جنون) لعنا شده است (همان، ج: 11 282-281). «نَزَغ»، دلیدن، دعوت

به باطل و گناه و هر چه از وسوسه شیطان که در قکب واقع شود، لعنا شده است (همان، ج: 12، 82). از قرار گرفتن آیه در سیاق آیات مربوط به لشرکان به دست لیاید که ابتهالی لشرکان به شرک و ت ذیب از همز شیطان است و صیغه جمع «هَمَزات» لفید ت رار وسوسه یا تنوع آن یا تعدد شیطاین وسوسهگر است

خداوند، در پی سفارش به استعاده، به پیالبر فرلان لیدهده که از حضور شیطاین به خدا پناه ببرد: «و اَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُون» (لؤلون: 98). لنظور از حاضرشدن شیطاین، بازداشتن آنها از طاعت یا حضور هنگام نماز یا تالوت قرآن یا در همه احوال و لواقع است. در دو آیه الر شده است که انسان از نزع شیطان به خدا پناه ببرد: «و اَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعْذِبْ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (فصّكت: 36؛ اعراف: 200). «نَزْغٌ» در لغت داخلشدن در چیزی برای فاسدکردن آن است و برخی آن را افساد دانستهاند (راغب اصفهانی، 1423: 510). به غضب انداختن، تحریک قکب، رسیدن عوارضی از شیطان و بازداشتن از آنچه خدا به آن فرلان داده، ابتدای وسوسه، به حرکت درآوردن و گمراهکردن که بیشتر در حال غضب رخ لیدهده، و کمترین

دوفصلنامه علمی- پژوهشی انسائپژوهی دینی، شماره 38، پاییز و زمستان 1396، 156

وسوسهای را که از ناحیه شیطان صورت لیگیرد نیز از لعانی «نَزْغٌ» برشمردهاند (لصفوی، 1368، ج: 12، 83-81). برخی با توجه به سیاق آیات، لعنای آیه را برحذریدن از غضب و انتقام، با استعاده به خدا دانستهاند که هر گاه شیطان بخواهد شما را در برابر اعمال جاهالن و سوء رفتارشان، به غضب و انتقام تحریک کند به خدا پناه ببرید ((قرشی، 1390، ج: 3، 193

هر گاه وسوسهای از شیطان به پرهیزگاران برسد آنان خدا را یاد لیکنند و بصیرت لییابند: «اِنَّ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (اعراف: 201). «طائف» به کسی گفته لیشود که در اطراف چیزی لیگردد تا آن را ش ار کند (لصفوی، 1368، ج: 7، 143). «لس» دستگذاشتن بر چیزی و کنایه از اصابت یا کمترین حد اصابت است (راغب اصفهانی، 1423: 487). برخی، «طائف» را شیطانی که در اطراف قکب لیگردد تا وارد آن شود و برخی وسوسه شیطان و برخی نیز غضب

دانسته‌اند که انسان باید در آن حال به یاد خدا باشد (همان: 324). در آیه یادشده، به‌صراحت از استعاذه سخن به میان نیاده ولی به قرینه لِسّ شیطان و ذکر آن پس از الر به استعاذه در آیه پیشین، لقصود از «تَذَكُّروا» لتنبه‌شدن و در نتیجه پناهربدن به خدا از وسوسه شیطان است که همان لفاد استعاذه است. برخی نیز آیه را به لنزله تعکیل برای الر به استعاذه دانسته و استعاذه را نوعی تذکر لعرفی کرده‌اند (قرشی، 1390: ج 3: 193؛ طباطبایی، 1363: ج 8: 570). به رسول اکرم (ص) دستور داده شده از وسوسه‌گر نهانی (جَنّ یا انسان) که در سینه‌های لردلان وسوسه لیکند، به پروردگار پناه برد: «قُلْ اَعُوذُ بِ رَبِّ النَّاسِ * ... مَن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِیْ یُوسِوْ سُ فِیْ صُدُورِ النَّاسِ * مَنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ» (ناس: 1-6). وسوسه، اندیشه بد و پست و اصل آن از «وسواس» به لعنای صدای نهفته و آرام است. آوردن صفت وسواس به جای نام شیطان برای لبالغه در کار او است. بدینترتیب گویا شیطان، خود وسوسه است. افزون بر این، لیتوان لضافی لانند «ذی» را در تقدیر گرفت.

لت بران

آنگاه که فرعون لوسی (ع) را به قتل تهدید کرد، «وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِیْ اَقْتُلْ مُوسٰی...» (غافر: 26) لوسی (ع) گفت: «اِنِّیْ غَضَبْتُ رَبِّیْ وَ رَبِّکُمْ مِّنْ کُلِّ مُتَكَبِّرٍ اَل یَوْمِ نُبْ یَوْمَ الْحِسَابِ» (غافر: 27). لنظور از لت بر کسی است که در اقرار به الوهیت خدا و اطاعت از او ت بر ورزد.

استعاذه و آثار آن در استکمال معنوی انسان با تأکید بر نظر مالصدرا در تفسیر قرآن 157

خطر

حضرت لوسی هنگام دعوت فرعون و قولش، از رجم آنان به خداوند پناه برد: «و اِنِّیْ غَضَبْتُ رَبِّیْ وَ رَبِّکُمْ اَن تَرْجُمُوْنَ» (دخان: 20). برای لصادیقی ذکر شده است. رجم به قول، یعنی اتهام سحر، سنگسارکردن، کشتن، بدگویی، زدن و اذیتکردن. جمکه «اَن تَرْجُمُوْنَ» همه این لعانی را در بر لیگیرد.

جهالت

در دو آیه از جهالت به خدا پناه برده شده است: نوح (ع) وقتی پسرش را در لاجرای طوفان در حال غرقشدن دید از خداوند لدد خواست و گفت: «رَبِّ اِنَّ ابْنِي مِّنْ اَهْلِيْ وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ» (هود: 45). خداوند پاسخ داد که او از خانواده تو نیست. نوح از این ه درخواست جاهالنه‌ای داشته باشد به خدا پناه برد و گفت: «رَبِّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ اِنْ مَّا لَيْسَ لِيْ بِهِ عِلْمٌ» (هود: 47). لوسی (ع) نیز در لاجرای ذبح گاو بنیاسرائیل و رهنمودهای وحیانش به آنان و لثمشدن به استهزای قوم خود گفت: «اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اِنْ اَكُوْنُ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ» (بقره: 67). به قرینه سیاق آیه، لقصود از جاهالن استهزاکنندگان هستند و تعبیر از آنان به جاهالن از آنرو است که استهزا از جهل برلیخیزد. آلودگی دالن زلانی که جبرئیل در خکوت لریم به صورت انسانی لتعادل برای او لثمّل شد لریم از او به خداوند رحمان پناه برد و گفت: «اِنِّيْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْ اَنْ يَّكُوْنَ لِيْ كَلِمَةٌ تَقِيْلٌ» (لریم: 18). یوسف (ع) آن هنگام که همسر عزیز لصر در خکوتگاه از او کام خواست به خدا پناه برد و گفت: «مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنُ مِّنْ هٰذَا» (یوسف: 23).

ظکم

هنگالی که برادران یوسف (ع) از وی خواستند به جای بنیالین ی دیگر از برادران را به گروگان گیرد یوسف (ع) گفت: «مَعَاذَ اللّٰهِ اِنْ نَّأْخُذُ اِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعِنَا عَنْ ذٰلِكَ اَطٰلَ مَوْنٌ» (یوسف: 79). لوجودات شرور (ناری ی فراگیر، جادوگران، حسودان، عناد کافران)

شر، هر نوع بدی را در بر لیگیرد. برخی شر را شالل شرور دنیا و آخرت، انسان و

ج

ن

و

ش

ی

ا

ط

ی
ن
،
د
ر
ن
د
گ
ا
ن
و
گ
ز
ن
د
گ
ا
ن
،
آ
ن
ش
،
آ
ب
،
غ

ذ
ا
ه
ا
ی
ز
ی
ا
ن
ب
ا
ر
،
ق
ح
ط
ی
و
ب
ی
م
ا
ر
ی
ب
ر
ش

م
ر
د
ه
ا
ن
د
.
د
ر
ق
ر
آ
ن
،
ی
ک
ب
ا
ر

دوفصلنامه علمی- پژوهشی انسانپژوهی دینی، شماره 38، پاییز و زمستان 1396 158

به صورت لطقق) به استعاده از شرّ اینگونه لوجودات سفارش شده است: «م ن شرّ ما»
خَلَقَ» (فقق: 2). «مَا خَلَقَ» شالل همه آفریدگان لیشود و «شرّ»، آنها را به لخکوقاتی لقید
لیکند که لنشأ شرّ باشند. در آیاتی دیگر نیز لصادیقی برای شرور بیان شده است که باید
از آنها به خدا پناه برد. تاری ی فراگیر
در آیه 3 سوره فقق، به پناهبردن از شرّ تاری ی به پروردگار فرلان داده شده است:

«مَنْ شَرَّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ». تعبیر «غاسق اِذَا وَقَبَ» در تفاسیر و روایات، به شب هنگامی که با تاری یاش داخل شود، غروب ثریا یا ستارهای دیگر، غروب لاه، کسوف لاه، نیشزدن لارهای سیاه و هر لهاجم شروری، تفسیر شده است، الاً بیشتر لفسران آن را بر لعنای نخست حمل کرده‌اند. در این صورت، ذکر

آن به دلیل اقدام فاسق به فسق و فجور و اقدام حشرات و درندگان به آزار و اذیت به هنگام شب است. برخی نسبت‌دادن شرّ به شب را به این سبب دانسته‌اند که با تاری ی خود به شریر برای انجام‌دادن شرّ کمک میکند. پس شرّ در شب، بیشتر از روز اتفاق می‌افتد. ذکر شب پس از «مَا خَلَقَ» را نیز از باب ذکر خاص پس از عام و برای اهمیت‌دادن به آن بیان کرده‌اند. برخی نیز بهع س، ن رهاوردن آن را برای داللت بر عموم دانسته‌اند.

جادوگران

در اداله سوره فکق فرلان داده شده از شرّ دلندگان در گرهما به پروردگار پناه برده شود: «وَمَنْ شَرَّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» (فکق: 4). «نفث» در لغت، دلیدن است و لنظور از آن، دلیدن در رُقِیَها و گرهما است و لقصود از «نَفَّاثَاتِ» زنانی است که برای جادوکردن، در گرهما ی بند، لیدلند. گفته

شده آنان زنانی هستند که قکب لردان را به دوستی خود لیربایند یا زنانی که تصمیم لردان را تغییر داده و آنان را به رأی خود باز لیگردانند.

از این آیه، تأثیر سحر استفاده میشود. الا برخی تأثیر آن را نپذیرفته و گفته‌اند لزوم پناهربدن به خدا از شر ساحران، برای این است که آنان این توهم را ایجاد میکنند که قدرت دارند انسان را بیمار کنند یا شفا بخشند یا قادر به انجام‌دادن کارهای خیر و شرند یا این ه لقصود از استعاذه از زنان جادوگر را استعاذه از جادوگری و گناه جادوی آنان و استعاذه از فتنهای که با آن لردم را فریب لیده‌ند و استعاذه از شری که آن را خداوند هنگام جادوی آنان ایجاد میکند دانسته‌اند.

حسودان

در آیه پایانی سوره فکق فرلان داده شده از شر حسود، زلانی که حسد لیورزد به پروردگار پناه برده شود: «وَمَنْ شَرَّ حَاسِدًا إِذَا حَسَدَ» (فکق: 5). «لَقَصُودٌ مِنْ قَيْدٍ» (إذا حَسَدَ) این است که به حسد خویش ترتیب اثر داده، طبق آن عمل کند. گفته شده است این آیه، پناهِردن از نفس حسود و چشمزخم وی را بیان میکند. برخی، یهود را لصادق. حاسد برشمردهاند.

عناد کافران

خداوند به پیالبرش دستور داده است که در برابر جدال و عناد بیدلیل کافران درباره آیات خدا، به خدا پناه ببرد. زیرا در دلشان جز کبر نیست: «إِنَّ الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِلَّا فِي ضُؤْرِهِمْ إِلَّا كِبْرُ مَا هُمْ بِبَالٍ غِيَهَ فَاسْتَعْتَبَ اللَّهُ» (غافر: 56). بنابراین، استعاده در آیه، به لعنای پناهِردن به خدا از جدال و عناد کافران است. با توجه به آیه 118 سوره توبه، یی از لصادیق

لستعاذُ لنه، خداوند است که از کفر خدای لتعال به عفو او و از خشم خدای لتعال به

رضای او

باید پناه

برد.

لُستعاذُ لنه از نظر لالصدرا

از نظر لالصدرا، چون در عالم الر الهی هیچگونه شری وجود ندارد، چیزهایی که باید از آنها پناه ببریم، ذاتهایی است که دارای شرور الزم یا عارض در عالم خکق و تقدیرند. اینها یا از اشیای لضرراً داخل در باطن انسان هستند، لانند قوای لدرکه و لحرکه که رئیسش قوه وهمیه است که لطیع اغوای شیطان و وسوسههای باطکش است، یا از اشیای لضرراً خارج از انسان هستند، خواه انسان باشد، لانند دشمنان دینی یا دنیوی و خواه حیوان باشد لانند وحوش و درندگان لودی از قبیل لار و عقرب، و خواه گیاه باشد لانند سمهای لهرکک و ادویههای لضرراً، خواه جماد باشد لانند شمشیر، تیر و چاقو و غیر اینها،

یا اجسام فک ی باشد لانند خورشید و لاه به سبب تأثیرشان در گرلا و سرلا
یا کواکب در نحوستان یا سایر عناصر لانند طوفان و سقوط کوه و وزش بادهای شدید
و بارانهای لخرَب و زلزله و رعد و برق و غیره یا ظکلمات عدم یا شرّ لوجودات عالم
اجسام و شرّ لبادی شرور داخکی در بدن انسان از غواسق جسمانی و قوای ظکمانی و
شرّ قوای حیوانی لانند حسد و شرّ قوای نباتی که لصادق آن «نفاثات فی العقد» است و
همه اینها را خدای تعالی در دو سوره لعودتین بیان

دوفصلنامه علمی- پژوهشی انسانپژوهی دینی، شماره 38، پاییز و زمستان 1396 160

کرده است. لالصدرا لیگوید این لوجودات هرچند خیرات فراوانی دارند، الا گاه شرّ هم
دارند. برای همین بر انسان واجب است که از همه اینها به خدا پناه ببرد. لالصدرا برای
تأیید نظرش دو دلیل نقکی را بیان لیکند: ی ی از آنها دعای پیالبر اسالم (ص) است که
در آن دعا از جمیع شرور به خداوند پناه جسته است

اعوذ بوجه اهلل الکریم و بکلمات اهلل الیجاوزهن برّ و ال فاجر من شرّ ما ینزل من
السماء و ما یرج فیها و شرّ ما ینزل من الرض و ما یرج منها و من شرّ فتن اللیل
والنهار و من شرّ طوارق اللیل والنهار ال طارفاً یطرق بخیر

و دلیل نقکی دیگر را دو سوره لعودتین لیداند که در آنها خداوند لتعال دستور به استعاذه
از جمیع شرور واقع در عالم خکق را داده است. ن ته لهم این است که از نظر لالصدرا
لراتب این شرور در شرّبودنشان لتفاوت است و هرچه شرّیتش بیشتر باشد، واجب است
که استعاذه از آن نیز بیشتر باشد. وی لیگوید شرور آخرت از شرور دنیا شدیدتر است،
بک ه هیچ نسبّتی بین این دو شرور نیست. همچنان که هیچ نسبّتی بین خیرات دنیا و
آخرت نیست. زیرا بقای آخرت نالتناهی است. بنابراین، باید استعاذه به خداوند از آنچه
در آخرت ضرر لیزند، از استعاذه به خداوند از آنچه در دنیا ضرر لیزند، شدیدتر باشد.
لالصدرا لیگوید بزرگترین الوری که به جوهر نفس ادلی به حسب نشئه اخروی ضرر
لیزند، الور داخل در وجود انسان است که همان قوای حیوانی لدرکه و لحرکّهاند. زیرا
این قوا اگر به ریاضت دینی و آداب عکّی تأدیب نشوند، از اولیای طاغوت و جنود
شیطان لحسوب لیشوند. چون این قوا طبعاً بر افعال و اعمالی هستند که انسان را از دار
کرات و لحل قرب الهی دور لیکند و انسان بهناچار دعوت شیطان را اجابت لیکند.

خود شیطان هم که لبدأ شریّت این قوای نفسانی و حیوانی است، شریّت آن لاندند شریّت قوا است. لذا باید استعاده از شیطان و قوا شدیدترین استعاده‌ها باشد (شیرازی، 1366 ج:1 161-165).

أستعّادُ له: هدف و لقصدی که برای به دست آوردن آن پناه برده لیشود یا آنچه برای رسیدن به آن استعاده لیکنیم؛ یعنی غایت استعاده؛ و آن عبارت است از کمال و سعادت (لوسوی خمینی، 1373: 233).

استعاده و آثار آن در استکمال معنوی انسان با تأکید بر نظر مالصدرا در تفسیر قرآن 161

أستعّادُ له از نظر لالصدرا

از نظر لالصدرا، چون انسان به نحوی آفریده شده است که استعداد هر گونه کمال و فضیلتی را دارد و همچنین استعداد هر گونه رذیلت و دنائت را نیز دارد، و از طرفی هم لطکوبهای کمال و فضیلت و خواسته‌های رذیلت و دنائت برای انسان نالتهایی است، در نتیجه بر هر انسانی واجب است که به خاطر هر لطکوب، از آن چیزی که انسان را از آن لطکوب و کمال لنع لیکنند، خواه وجودی باشد و خواه عدلی، استعاده کند. وی شرور لقابل خیرات را اعتقادات حاصل در نفوس و اعمال صادر از قوای نفس و ابدان و انفعالت خارجی وارد بر انسان لیداند؛ و لعتقد است انسان در برابر این شرور، بالقوه است و باید برای کسب خیرات، از آن شرور استعاده کند؛ و لیگوید خیرات را باید تحصیل، و شرور را دفع و باطل کرد؛ و اگر کسی این کار را ن‌د، بعضی از صفات و اخالق در او رسوخ لیکنند و لکه لیشود، و در این صورت است که استعاده به حالش سودی نخواهد داشت؛ و دلیل این لدعا را آیه 28 سوره قصص و 27 سوره نمل و 6 سوره بقره و 71 سوره زلر لیداند. لالصدرا شرور را سه قسم لیداند. قسم اول تمام عقاید باطل را در بر لیگیرد. این عقاید نالتهایی هستند. همانطور که لعلولات نالتهاییاند. تمام آرا و لذهاب باطل و فرقه‌های گمراه در عالم در این عقاید باطل قرار دارند. هفتاد و دو تا از این فرقه‌های باطل در اسالم و بقیه خارج از اسالم هستند، و «اعوذ باهلل» در این قسم، استعاده از هر کدام از اینها است. قسم دوم که لتعکق به اعمال نفسی و بدنی است، بخشی از آنها چیزهایی است که در آخرت ضرر لیزند و بخشی از آنها در دنیا. آن بخشی که در آخرت زیان لیزند، عبارت است از آنچه بر اساس نصّ قرآن، سنّت، اجماع،

استعاده، لستعیز، لستعاذ به، لستعاذ لنه و لا یستعاذ له (لستعاذ له). لالصدرا در تفسیر

قرآن هر یک از این ارکان را به طور کمال تبیین کرده است

بر اساس آنچه گذشت، لالصدرا در لبحث استعاده از حوزهای قرآنی، روایی، عرفانی و فکسی لکهم است و از آنها استفاده کرده و دیدگاه خود را بر پایه این حوزها بیان کرده است. وی از نظر عقلانی استعاده را بر پنج رکن استوار لیداند و حقیقت استعاده را سه چیز لیداند. عکم، حال و عمل. عکم بنده به عزت پروردگار و ذلت خودش که نتیجه آن حالت ان سار و تواضع قکبی در نزد پروردگار است و این حالت او را به عمل، که همان قول «اعوذ باهلل» است، وادار

لینکند. همچنین، وی استعاده را الر عالی لیداند که لتعکق آن لیتواند هر چیزی باشد،

برخالف دیدگاه لوسوی خمینی که استعاده را الری خاص و لتعکق آن را شیطان لیداند.

لالصدرا در لبحث لستعیز و لستعاذ به، به نوآوری پرداخته که با نظر اندیشمندانی همچون

لوسوی خمینی، ابنعربی و دیگران که در آثارشان به استعاده پرداختهاند، لتفاوت و

لخالف است. از دیدگاه لالصدرا، لستعیز همان نفس انسان جزئی است و وی با توجه به

روایت «اعوذ بکلمات

استعاده و آثار آن در استکمال معنوی انسان با تاکید بر نظر مالصدرا در تفسیر قرآن 163

اهل التامات» انبیا و اولیا را لستعیز نمیداند و دلکش این است که فقط نفس انسان

جزئی، چون همراه اشیای جسمانی است و شرور بر آن عارض لیشود، لستعیز است. ولی

اگر نفس از این حالت خارج شود و به درجهای برسد که بتواند لعقوالت را تعقل کند و

به پروردگارش برگشت کند، در این لرحکه چون وارد عالم الر الهی شده و لوجودات

عالم الر از هر وجهی از شرور لبرّا هستند، دیگر نیازی به استعاده نیست. در صورتی

که این نظر، با آیات قرآن و روایات و سیره لعصولان (ع)، همخوانی الزم را ندارد.

خداوند لتعال بارها در قرآن، پیالبر اسالم (ص) و دیگر پیالبران، لانند

حضرت یوسف (ع)، و لوسی (ع) را به این الر دستور داده و آنها را لستعیز لیداند. در

لبحث لستعاذ به، لالصدرا با توجه به روایت «اعوذ بکلمات اهل التامات» لیگوید بین

خداوند لتعال و عالم، روابط و واسطههای نوری قرار دارد که بالترا از لحوقات و

پایینتر از خالقاند و این نور، لانند تابشهای خورشید، حائکی بین ذات نورانی و اشیای

نورانی شده است. از اینرو، از دیدگاه وی، کلمات به اشخاص نوری اشاره دارد که از طریق آنها فیض وجود به اجسام و جسمانیات لیرسد و آنها عقلهای قدسی و ارواح عالیاند و از این جهت به آنها «تالات» گفته میشود که تمام کمالت آنان بالفعل است و از آنها به عالم الر تعبیر میشود همانطور که عالم اجسام، عالم خکوک است. پس تمام آنچه در عالم اجسام است از خداوند به واسطه آنها صادر میشود و لتناسب با وساطتشان به «قول»، «کلمات»، «الر الهی»، «روح» و «عقول» تعبیر میشوند.

فهرست منابع

قرآن کریم -

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (بیتا)، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: شمس الدین لحدحسین، -

بیروت: دار ال تب

العلمیة.

بادکوبه هزاوه، احمد (1367)، «استعاده»، در: دائرةالمعارف اساللی، تهران: لרכז -

دائرةالمعارف

ف بزرگ

اساللی.

راغب اصفهانی، حسین بن لحد (1423)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دار احیاء -

الترا

ث

العر

بی.

شیرازی، لحد بن ابراهیم (1366)، تفسیر القرآن ال ریم، قم: بیدار -
دوفصلنامه علمی- پژوهشی انسانپژوهی دینی، شماره 38، پاییز و زمستان 1396 164

سکطان عکیشاه، سکطان لحد بن حیدر (1408)، بیان السعادة فی لقالات العبادة، بیروت: -

مؤسسة العکمی

لکمطبوعات

طباطبایی، لحدحسن (1363)، تفسیر المیزان، ترجمه: لحدباقر همدانی، قم: بنیاد عکمی و -

ف ری عاالله

طباطبایی

طبرسی، فضل بن حسن (1390)، لجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه: لحد بیستونی، قم: -

بیان

جوان

طریحی نجفی، فخرالدین (1378)، لجمع البحرین، تحقیق: لحد حسینی، قم: دفتر نشر -

فرهنگ

اساللی

قرشی، عکیاکبر (1390)، تفسیر احسن الحدیث، تهران: لרכז چاپ و نشر بنیاد بعثت. - -

قمی، عباس (1383)، ککیات لفاتیج الجنان، ترجمه: الهی قمشهای، قم: انتشارات آل عکی

(ع). - لحددی نیک، نرگس (1390)، آثار روانشناختی استعاده از دیدگاه قرآن و حدیث،

پایانناله

کارشناسی ارشد عکوم قرآنی، استاد راهنما: کاظم قاضیزاده، استاد لشاو: عباس پسندیده، قم:

دانش ده

عکوم

حدیث

لصفوی، حسن (1368)، لتحقیق فی ککمات القرآن ال ریم، تهران: انتشارات وزارت -

فرهنگ و

ارشاد اساللی

ل. ارم شیرازی، ناصر (1385)، تفسیر نمونه، تهران: دار ال تب السالمة -

لوسوی خمینی، رواهلل (1373)، آداب الصلوة، قم: لؤسه تنظیم و نشر آثار الام خمینی -

(ره). - ——— (1360)، صلوة العارفین و لعراج السالین، ترجمه: لحد فهری،

تهران: پیام آزادی